

زیبایی و استقراء در فلسفه نقادی کانت

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۱/۰۱

تاریخ پذیرش: ۸۷/۰۴/۲۰

دکتر یوسف شاقول*

رضا ماحوزی**

چکیده

کانت در فلسفه نقادی خویش، در صدد تبیین سه مسئله کلی است؛ «شناخت»، «اخلاق» و «زیبایی» سه دغدغه اصلی بشر و در واقع، سه بعد وجود آدمی هستند که کانت در سه نقد، جداگانه آن‌ها را بررسی کرده است. وی در «نقد عقل محض»، به مسئله شناخت، مقومات و حدود آن پرداخته است و سعی کرده بر اساس انقلاب کپرنیکی خویش، مبانی استقراء را تبیین و توجیه کند. با این حال، استقراء مد نظر وی مستلزم پشتوانه دیگری به نام اصل یکنواختی طبیعت است که این پشتوانه به تفصیل در «نقد قوه حکم» و در جریان حکم زیباشناختی پردازش شده است. پرسش‌هایی که این نوشتار در صدد پاسخ‌گویی به آن‌هاست، عبارت‌اند از: یک کانت چگونه بر اساس حکم تأملی زیباشناختی تلاش می‌کند مبانی استقراء و علم طبیعت را تبیین کند؟ دو. آیا وی در برقراری این رابطه و تحکیم مبانی استقراء بر اساس حکم تأملی موفق بوده است؟ در راستای پاسخ‌گویی به این دو پرسش، پژوهش حاضر بر اساس آثار خود کانت به ویژه «نقد عقل محض» و «نقد قوه حکم» و نیز با استفاده از آثار تفسیری و نقادی در این باره، به بررسی و تحلیل پرسش‌های پیش‌گفته می‌پردازد.

واژگان کلیدی

استقراء، حکم زیباشناختی، حکم غایت‌شناختی، حکم تأملی، قوه حکم، اصل یکنواختی طبیعت

y.shaghoor@ltr.ui.ac.ir

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

** عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشجوی دکتری فلسفه غرب دانشگاه اصفهان
mahoozi22@yahoo.com

مقدمه

استقراء یا تام است یا ناقص. استقراء تام، تمام موارد معین شده را بررسی کرده و حکمی کلی و قطعی در مورد آنها صادر می‌کند و استقراء ناقص، از میان موارد مد نظر، چند نمونه را برچین کرده و حکم موارد تجربه شده را به موارد تجربه نشده سرایت می‌دهد. بیشتر قانون‌های علمی از نوع استقراء ناقص‌اند. مسئله این است که بنا به چه پشتوانه‌ای می‌توان حکم موارد تجربه شده را به موارد تجربه نشده سرایت داد؟ یکی از این پشتوانه‌ها اصل یکنواختی طبیعت است.

اصل یکنواختی طبیعت - که از دیرباز مد نظر دانشمندان و فیلسوفان بوده است - تصویری از طبیعت ارائه می‌دهد که طبق آن، همه اجزاء در خدمت کل عمل کرده و بقای کل را حفظ می‌کنند. ارسطو این تصویر را از طریق اصل غایت‌مندی طبیعت و به کمک علت غایی تبیین کرده است. در دوران جدید و با فلسفه دکارت، این اصل از حیطة پژوهش فلسفی خارج گردید. گرچه لایب‌نیتس سعی در احیای این اصل داشت، ولی حملات هیوم به جوهر و علیت، بنیان اساسی این اصل را متزلزل کرد. طبق نظر هیوم، علاوه بر اینکه رابطه‌ای ضروری و معقول بین رویدادها وجود ندارد، جوهری نیز در قوام اعیان وجود ندارد که بر اساس آن، دوامی در طول زمان برای اعیان در نظر بگیریم و بنابراین، حکم صادر شده را بر موارد آتی نیز تسری دهیم. از این رو، این اصل صرفاً یک انتظار و عادت روان‌شناختی است (کاپلستون، ۱۳۷۵، ص ۲۸۸).

کانت جهت دفاع از فیزیک نیوتنی، در صدد است تا هم علیت، جوهر و حکم استقرایی را تبیین کند؛ و هم پشتوانه احکام استقرایی، یعنی اصل یکنواختی طبیعت را موجه سازد. وی این دو مهم را در دو نقد اصلی خویش، یعنی «نقد عقل محض» و «نقد قوه حکم» به انجام رسانیده است.

۱. مسئله استقراء در «نقد عقل محض»

هیوم، کلیت و ضرورت عقلی احکام استقرایی را انکار و به جای آن کلیتی بر مبنای مشاهده مکرر رخدادهای هم شکل و یکنواخت جایگزین کرد. کلیت اخیر، صرفاً بر مبنایی روان‌شناختی بنا گردیده و بدون مبنایی عقلی است. در نتیجه، علوم تجربی مبتنی

بر روش استقرایی، تکیه گاه عقلی لازم را از دست داده و ناتوان از تأمین کلیت و ضرورت لازم برای قوانین خود هستند.

کانت در فلسفه نقادی خویش، جهت احیای دوباره استقراء، کلیت و ضرورت را به عنوان دو ضابطه تشخیص احکام تألیفی پیشینی لحاظ کرد (Kant, 1965, B₃). این احکام در فعالیت شناختی سوژه اندیشنده ساخته شده و علاوه بر بهره‌مندی از تجربه، از داشته‌ها و مقومات ذهن پردازشگر نیز سود می‌جویند. به دلیل اهمیت این نوع احکام، به عنوان طرح جدید کانت در مقابل نتایج ویرانگر تحلیل‌های هیوم، لازم است بررسی دقیق‌تری از این نوع احکام داشته باشیم.

۱-۱. انواع احکام تألیفی پیشینی

کانت در پیش‌گفتار ویرایش دوم «نقد عقل محض»، احکام تألیفی پیشینی را به احکام ریاضیات محض، فیزیک محض و در نهایت متافیزیک [دست‌کم به معنای استعلایی کلمه و به عنوان یک علم] محدود کرده است (Kant, 1965, B_{4.8}). اولاً بنا به تعریفی که کانت از پیشینی ارائه کرده- به عنوان حکمی که تماماً بدون هر گونه مبنای تجربی است- و ثانیاً، بنا به معیاری که وی جهت تمییز احکام پیشینی از پسینی پیشنهاد کرده است- یعنی ضرورت و کلیت دقیق (تام) که شناخت‌های پیشینی را از شناخت‌های پسینی که از کلیت و ضرورت نسبی بهره‌مندند، جدا می‌کند (Kant, 1965, B₃)- احکام تألیفی پیشینی محدود به سه دانش فوق فرض شده‌اند. کلیت و ضرورت دقیق که احکام تألیفی پیشینی را به احکام سه دانش مذکور محدود می‌کند، کلیت و ضرورتی است که اساساً از تجربه حاصل نمی‌آید و بنابراین، از کلیت و ضرورت نسبی فرآمده از طریق استقراء تفکیک می‌شود (Kant, 1965, B₃).

علی‌رغم تصریح نکته فوق، کانت همه احکام تجربی کلی را نیز به عنوان احکام تألیفی پیشینی معرفی می‌کند (Kant, 1965, B₂₈₉, A₁₅₈). احکام تجربی کلی یا همان احکام فرآمده از جریان استقراء، از کلیت و ضرورتی بهره‌مندند که برخلاف نظریه هیوم، از صرف تجربه حاصل نیامده و تا حدودی مبنای پیشینی دارند (ماکولوسکی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۳). بنا بر این نکته، دو نوع کلیت وجود دارد:

الف. کلیت دقیق که تنها از طریق فهم حاصل می‌آید و بخش اصول فاهمه و به خصوص آنالوژی‌ها (اصول دسته نسبت) بیانگر آن است؛

ب. کلیت نسبی که از طریق استقراء و تجربه به دست می‌آید. از همین رو، کانت در پیش‌گفتار ویرایش دوم «نقد عقل محض» از گزاره «همه اجسام وزن دارند»، به عنوان گزاره‌ای تجربی و پسینی نام می‌برد و آن را از احکام تألیفی پیشینی که وی آن‌ها را محدود به احکام سه دانش فوق دانسته است، متمایز می‌کند؛ و در بخش تحلیل مفاهیم و تحلیل اصول، همین گزاره را مثالی از احکام تألیفی پیشینی می‌داند (Kant, 1965, A₁₅₈, B₁₉₇). در واقع، نوع اخیر احکام تألیفی پیشینی، طرح و پاسخ جدید کانت به هیوم است. طبق این طرح، گزاره‌های تجربی فیزیکی نیوتنی، صرفاً بر تجربه و آزمایش مبتنی نبوده، بلکه کلیت و ضرورت موجود در این احکام، از طریقی غیر از مشاهده مکرر حاصل می‌آید.

کلیت تجربی موجود در احکام استقرایی با آنکه متمایز از کلیت دقیق احکام سه دانش فوق است، ولی مبتنی بر احکام دانش‌های مذکور است. گزاره‌های معطوف به علت‌های جزئی خاص که از طریق استقراء حاصل آمده‌اند، مبتنی بر گزاره تماماً پیشینی «هر رخدادی باید علتی داشته باشد» بوده و به همین دلیل، کلیت و ضرورت خود را از آن رو که مبتنی بر گزاره فوق‌اند، به دست می‌آورند (Kant, 1965, B₂₈₉, A₁₅₈). بنابراین، از آنجا که گزاره‌های استقرایی نیز از معیار ضرورت و کلیت بهره‌مندند، جزو گزاره‌های تألیفی پیشینی تقسیم‌بندی می‌شوند.

بنا بر نکته فوق می‌توان احکام تألیفی پیشینی را دو نوع دانست و تقسیم‌بندی احکام را این گونه تنظیم کرد: الف. احکام تحلیلی که تماماً پیشینی‌اند؛ ب. احکام تألیفی که دو دسته‌اند: یا مطلقاً پیشینی‌اند و واجد کلیت و ضرورت تام‌اند، که در این صورت شامل سه دانش محض مد نظر کانت است، و یا نسبتاً پیشینی‌اند؛ یعنی از کلیت و ضرورت نسبی بهره‌مندند. در نتیجه باید گفت حکم تألیفی تماماً تجربی (پسینی) که بدون هر گونه مبنای پیشینی باشد و ذهن در جریان ساختن آن نقشی نداشته باشد و مقوله و صورتی پیشینی بر آن اطلاق نکند، نداریم. کانت در «نقد قوه حکم»، با تفکیک دو نوع کلیت «general» و «universal» بر تمایز میان دو نوع حکم تألیفی پیشینی صحه

گذاشته است. کلیت «general» کلیتی عمومی است که شایسته احکام نسبتاً پیشینی است. در حالی که کلیت «universal»، کلیتی دقیق است که شایسته احکام تألیفی تماماً پیشینی است (کانت، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲). حال لازم است ماهیت استقراء و نحوه حصول آن در نقد اول بیشتر توضیح داده شود.

۲-۱. احکام تألیفی نسبتاً پیشینی و حصول استقراء

سازوکار تبیین احکام تألیفی نسبتاً پیشینی، مباحث دو بخش حسیات استعلایی و تحلیل استعلایی را به خود اختصاص داده است. با اینکه همه معرفت ما از تجربه آغاز می‌شود، ولی به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که شناخت ما سراسر ناشی از تجربه است. این جمله صریح کانت در آغاز پیش‌گفتار ویراست دوم «نقد عقل محض» (Kant, 1965, B₁)، گویای ماهیت کلی پژوهش اوست.

معرفت عینی محصولی مرکب از داشته‌های حس و فهم است. حس آنچه را از عالم خارج دریافت کرده است، تحت صورت‌های پیشینی زمان و مکان قرار می‌دهد و بدین طریق آن‌ها را به عنوان نمود^۱، به مرحله بعد یعنی خیال که نقش واسط حس و فهم را ایفا می‌کند، گسیل می‌دارد. خیال نمودهای پراکنده حسی را تحت صورت حس درونی یعنی زمان، در نظمی ذهنی مرتب می‌کند. کانت عملکرد خیال در این مرحله که جزئی‌ها را برای قرار گرفتن تحت کلی‌های داده‌شده (مقولات) مرتب می‌سازد، «شاکله‌سازی»^۲ نامیده است (Kant, 1965, A₁₄₀, B₁₇₉). قوه خیال در شاکله‌سازی، نمودهای پراکنده حسی را بر اساس توالی زمانی‌شان، نظم می‌بخشد تا بتوانند تحت مقولات زمانمندشده قرار بگیرند. مقولات شاکله‌یافته، که مقید به شرط زمانی شده‌اند و بنابراین، با نمودهای منظم‌شده تحت صورت زمان نوعی سنخیت یافته‌اند، در «ادراک نفسانی محض»^۳، بر این نمودها اطلاق شده و بدین طریق عین، حکم و معرفت عینی (احکام استقرایی) ساخته می‌شود.

کانت در پیش‌گفتار ویرایش اول «نقد عقل محض» این جریان را در سه واژه «دریافت»^۴، «بازسازی»^۵ و «بازشناسی»^۶ بیان کرده است. دریافت، محصول قوه حس است که به صورت نمود ظاهر می‌شود. عمل بازسازی در خیال انجام می‌گیرد که طی

آن قوهٔ خیال، نموده‌ها را با هم تألیف کرده و اطلاق مقوله بر نموده‌ها را مسیر می‌سازد. این مرحله، مرحلهٔ فعالیت شاکله‌هاست. و سرانجام در وحدت خودآگاهی (ادراک نفسانی محض) عمل بازشناسی انجام می‌گیرد (Kant, 1965, A₁₃).

علاوه بر این، کانت در پیش‌گفتار ویراست دوم «نقد عقل محض»، به معمای احکام تألیفی پیشینی اشاره کرده و می‌پرسد: چگونه در این احکام، محمول بر موضوعی کاملاً متفاوت با خود حمل می‌شود، ولی در عین حال، رابطه‌ای ضروری با آن موضوع برقرار می‌کند؟ امر سومی که واسطه و ارتباط بخش موضوع و محمول است، چیست؟ (Kant, 1965, B₄₋₅) وی در مبحث شاکله‌ها، امر سومی را که واسطهٔ ساختن این گونه احکام می‌شود و اجازه می‌دهد مفهومی بر موضوع حمل شود، «شاکله» دانسته و عملکرد آن را کاربرد مقولات برای نموده‌ها می‌داند. مقولات و پدیدارها (نموده‌ها) یکسره نامتجانس‌اند و از آنجا که این دو دسته نامتجانس‌اند، «روشن است که امر ثالثی باید وجود داشته باشد که از یک سو با مقوله متجانس باشد و از سوی دیگر با پدیدار، تا اطلاق مقوله بر پدیدار را امکان‌پذیر سازد. این تمثیل واسطه باید محض، یعنی عاری از هر محتوای تجربی باشد، و در عین حال، از یک جهت معقول و از جهت دیگر محسوس باشد. چنین تمثیلی شاکله استعلایی است» (Kant, 1965, A₁₁₇, B₁₃₈). زمان، واسطه‌ای است که مقولات شاکله‌یافته (زمانمندشده) را بر نموده‌های مرتب‌شده در قوهٔ خیال، ربط داده و عمل حمل را مقدور می‌سازد. به عبارت دیگر، امر سومی که تمام تصورات ما در آن مندرج است، حس درونی و صورت پیشینی آن، یعنی زمان است. بنابراین، شاکله‌ها و قوهٔ خیال یکی از مقومات اصلی احکام تألیفی نسبتاً پیشینی‌اند.

آلیسون^۷ در تفسیر «رساله کشف» کانت، متذکر می‌شود که شاکله‌ها اموری متفاوت از صورت‌های خیالی هستند. در واقع، شاکله‌ها همان عمل اطلاق مفهوم‌ها (مقولات) بر نموده‌ها از طریق حس درونی (زمان) می‌باشند؛ زیرا شاکله برخلاف صورت خیالی، نسبت به آن مفهوم (مقوله)، یک امر بیرونی نیست، بلکه در واقع خود مفهوم است از آن حیث که در شهود (نموده‌ها) تحقق یافته است.... یک مفهوم، قطع نظر از تحققش در حس (شاکله‌سازی)، صرفاً یک صورت تهی فکر است، که بدین لحاظ به عین ممکن

مربوط نیست» (کانت، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶). از این رو، شاکله‌ها جزء مقوم و متعین معرفت بوده و در فعالیت «ادراک نفسانی محض» فاهمه، حضور دارند.

ماحصل فعالیت حس، خیال و فهم در رویکردی عینی و مقرون به حصول شناخت، معرفتی ضروری و کلی است که آن را معرفت تألیفی نسبتاً پیشینی می‌نامیم. این معرفت هم بهره‌مند از تجربه حسی است و هم بر مجموعه‌ای از بنیادهای پیشینی و به ویژه احکام دانش‌های محضی چون متافیزیک استعلایی، فیزیک و ریاضیات مبتنی است. در نتیجه می‌توان فعالیت حس در اطلاق صورت‌های پیشینی زمان و مکان بر دریافت‌های حسی، فعالیت خیال در وساطت حس و فاهمه، و فعالیت فاهمه در اطلاق مقولات بر محصولات قوه خیال را شرط‌های پیشین و مراحل تشکیل حکم تألیفی نسبتاً پیشینی یا همان حکم استقرایی به حساب آورد.

۲. مسئله استقراء در «نقد قوه حکم»

احکام بی‌نهایت فراوانی که در جریان فعالیت فاهمه ساخته می‌شوند، همگی از ضابطه‌های کلیت و ضرورت بهره‌مند بوده و شکل قانون دارند. با این حال احکام فوق، بر اساس موارد تجربه‌شده ساخته شده‌اند و بنابراین، اطلاق چنین احکامی به موارد تجربه‌نشده در آینده، مستلزم پشتوانه معرفتی دیگری است. این پشتوانه اصل یکنواختی طبیعت است. برای این منظور باید تصویری از جهان ارائه شود که در آن، اجزای جهان در نظمی ارگانیک، علاوه بر خدمت به دیگر اجزای مرتبط با خود، به طور کلی در خدمت حفظ کل نیز باشند.

کانت در بخش دیالکتیک «نقد عقل محض»، عقل را عهده‌دار نظام‌مندی تجربی دانسته است. نظام‌مندی استعلایی فاهمه، پدیدارها را طبق قاعده اتصال علی وحدت می‌بخشد، به نحوی که پدیدارها بدون عملکرد پیشینی علیت (اصل دوم اصول دسته نسبت)، صرفاً تألیف و جمعیتی غیرضروری و غیرعینی از پدیدارها خواهند بود. ولی عقل، در استفاده‌ای نظام‌بخش - و نه قوام‌بخش^۹ - از اصل علیت، نوعی یکنواختی^۹ و پیوند صوری میان طبقات اعیان (طبقات انواع و اجناس) عرضه می‌کند. این رابطه ضروری میان اعیان، صرفاً نظام‌مند بوده و فقط نمایش داده می‌شود (Kant, 1965, A₈₃₁,

B₈₆₁). عقل نشان می‌دهد که جهان تابع اصل ضرورت علی نظام‌مند بوده و اعیان در نظمی که فرض آن لازمه تجربه است، با همدیگر مرتبط‌اند (Buchdahl, 1996, pp. 6-7). نظم نمایش داده‌شده فوق، لازمه دانش فیزیک و به منزله بنیادی برای استقرار عمل می‌کند؛ چرا که نظام نمایش داده‌شده تحت ایده «جهان»، تصویری غایت‌مندانانه از جهان عرضه می‌کند که در آن اجزای جهان، به منزله اجزای یک پیکر، در خدمت هم بوده و همچون ارگانیسمی یکنواخت عمل می‌کنند (Buchdahl, 1996, p. 8).

کانت در «نقد قوه حکم»، این مسئله را از طریق جهان فی‌نفسه (نومنال) تبیین می‌کند. «نقد قوه حکم» که عمدتاً نقد قوه زیباشناختی است، با تبیین قوه احساس زیباشناختی، بنیادی برای احکامی استقرایی فراهم ساخته و اطلاق این احکام به موارد تجربه‌نشده را ممکن می‌سازد.

«نقد قوه حکم» از دو بخش «نقد قوه حکم زیباشناختی» و «نقد قوه حکم غایت‌شناختی» تشکیل شده است. بخش اول در صدد تبیین مفهوم زیبایی طبیعی، زیبایی هنری و والا از طریق «غایت‌مندی صوری بدون غایت» است و بخش دوم به تبیین «غایت‌مندی صوری با غایت» پرداخته است. تبیین جهان فی‌نفسه به نحو کلی، در بخش اول کتاب و در بحث زیبایی طبیعی پردازش شده است. برای ورود به بحث، ابتدا لازم است غایت‌مندی بدون غایت توضیح داده شود.

برای فهم غایت، لازم است از میان علل چهارگانه به علت غایی توجه شود. علت غایی علتی است که از طریق مفهوم خود، علت متعلق خویش است. به عبارت دیگر، «غایت، متعلق یک مفهوم است، تا جایی که مفهوم به مثابه علت آن لحاظ شود. [بنابراین] علت یک مفهوم در قبال متعلق‌اش، همان غایت‌مندی (صورت غایی) آن است» (کانت، ۱۳۸۱، ب ۱۲۲). در این غایت‌مندی، علت عین، فقط و فقط صورت صرف آن است، بدون آنکه به وجود عین توجه شود و بدون آنکه توسط مفهومی یا قانونی کلی متعین گردیده باشد و یا حتی علت آن به یک اراده نسبت داده شود. از این رو، غایت‌مندی صوری یک عین، درک صورت صرف آن است بدون اینکه علاقه و نسبتی در مبنای آن لحاظ شود (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه ۷). اما غایت‌مندی بدون غایت به چه نحو حاصل می‌آید؟

کانت در نقد سوم، وظیفه حصول غایتمندی صوری را بر عهده قوه حاکمه (خیال) نهاده است. پیش از این گفته آمد که قوه خیال (حکم) به عنوان یکی از شرطهای پیشینی شناخت تجربی، جزئیها را تحت کلیهای داده شده (مقولات و اصول) قرار داده و بنابراین زمینه حکم تعینی را فراهم می‌سازد. وی در نقد سوم کاربرد دیگری برای قوه حاکمه معرفی می‌کند و آن را از فعالیت تعینی و شناختی این قوه متمایز می‌کند: «قوه حاکمه به طور کلی قوه‌ای است که جزئی را به عنوان اینکه داخل در تحت کلی است، تعقل می‌کند. اگر کلی (یعنی قاعده، اصل، قانون) داده شده باشد، قوه حاکمه‌ای که جزئی را تحت آن قرار می‌دهد، تعینی است. اما اگر فقط جزئی داده شده باشد و بناست کلی آن پیدا شود، در این صورت، قوه حاکمه صرفاً تأملی است» (کانت، ۱۳۸۱، ب ۷۳). کار قوه حکم قرار دادن جزئیها تحت کلیهاست. اگر کلیها داده شده باشند (مقولات و اصول)، فعالیت قوه خیال در قرار دادن داشته‌های حس تحت مقولات، فعالیت تعینی و شناختی است. از این رو، قوه خیال و یا به عبارت دیگر، قوه حکم، تعینی است. قوه حکم تعینی، آن گونه که کانت در نقد سوم به توصیف آن می‌پردازد، همان عملکرد شاکله‌ها را بر عهده دارد؛ از این رو، می‌توان عملکرد آن را عملکرد شاکله استعلایی به حساب آورد. اما اگر کلیها داده نشده‌اند و قوه خیال (حکم) باید با تأملی ذهنی آنها را بیابد، در این صورت، قوه حکم قوه‌ای تأملی است. عملکرد قوه حکم تأملی،^{۱۰} وحدت بخشیدن به قانونهای تجربی (احکام استقرایی) فراوانی است که توسط فاهمه ساخته شده‌اند. فاهمه بر اساس اصل و مقوله پیشینی علیت، قانونهای تجربی فراوانی ساخته است. حال جهت تنسیق تجربه، لازم است قانونهای (گزاره‌های) تجربی ساخته شده (علیت‌های تجربی)، در نظامی ارگانیک وحدت یابند. وحدت مذکور بر اساس علت غایی و در نظامی غایت‌مندانه صورت می‌گیرد. در این جریان جزئیها (قانونهای متکثر فاهمه) داده شده‌اند و تلاش می‌شود کلیها یافت شوند. برای این کار، قوه حکم تأملی، با قرار دادن احکام استقرایی ساخته شده تحت یکدیگر، وحدت کلیه اصول تجربی تحت اصول تجربی عالی و بنابراین ایجاد امکان تبعیت منظم آنها را برقرار می‌سازد (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه IV و V). این قوه، با تأمل^{۱۱} بر صورت‌های صرف اعیان و احکام ساخته شده و قرار دادن این

صورت‌ها تحت صورت‌های تأمل‌شده کلی‌تر، به نظمی ذهنی (سوژکتیو) از طبیعت دست می‌یابد.

حکم تأملی، وحدت (نظام) مذکور را از طریق یافتن «جنس» اعیان نمایش می‌دهد. قوه حکم این عمل را نه بر اساس «نوع» آن‌ها به‌عنوان موجودات خاص طبیعت، بلکه بر اساس «جنس» آن‌ها به مثابه اشیای طبیعت به طور عام انجام می‌دهد (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه IV و V). یافتن جنس اعیان، در واقع قرار دادن صورت تأمل‌شده اعیان تحت صورت‌های تأمل‌شده کلی‌تر است.

به عقیده کانت، دو سطح تألیف کثرات وجود دارد. بنا به سطح اول، فاهمه کثرات حس را وحدت می‌بخشد و بر مبنای اصل علیت، گزاره‌های علی فراوانی می‌سازد (وحدت تحلیلی تجربه). بنا به سطح دوم، قوه حکم، کثرات ساخته‌شده توسط فاهمه را از طریق مقایسه ویژگی‌های آن‌ها تألیف کرده و وحدت می‌بخشد (وحدت تألیفی تجربه). در جریان وحدت تألیفی تجربه، مفهوم‌هایی کلی حاصل می‌آید. قوه حکم، مفهوم‌های مذکور را دسته‌بندی و از راه ترفیع و صعود و جمع، مفهوم‌های تجربی کلی‌تری به دست می‌آورد (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه V؛ Cf. Kraft, 1996, §7). کلی‌ترین مفهوم به دست‌آمده، مفهوم کل (جهان) است که وحدت‌بخش همه مفهوم‌های تحت خود است.

وحدت تألیفی حاصل‌آمده، بنیادی ضروری برای شناخت‌های تجربی است. کانت ضرورت این مسئله را به نحو استعلایی چنین اثبات می‌کند: «باید در طبیعت، در خصوص قوانین صرفاً تجربی آن، به امکان قوانین تجربی بی‌نهایت متنوعی بیندیشیم که تا جایی که در بصیرت ما می‌گنجد، امکانی هستند (نمی‌توانند به نحو پیشین شناخته شوند) و با توجه به آن‌ها، حکم می‌کنیم که [وحدت] طبیعت، موافق با قوانین تجربی و امکان وحدت تجربه (به مثابه نظامی مطابق با قوانین تجربی)، امری امکانی است. اما چنین وحدتی بالضروره باید از پیش، فرض و پذیرفته شود، زیرا در غیر این صورت هیچ‌گونه پیوند فراگیری میان شناخت‌های تجربی در کلیتی از تجربه وجود نداشت» (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه IV). در واقع، وحدت تجربه و طبیعت، شرط پیشینی است که باید پیش از تجربه، فرض شود تا بتوانیم موارد تجربه‌شده را، تجربه‌هایی از همان

طبیعت و در ارتباط با دیگرپاره‌های طبیعت به حساب آوریم. فاهمه باید از همان آغاز، این گونه قوانین کلی طبیعت را در بنیاد و فرض خود داشته باشد تا بتواند طبیعت را متعلق تجربه قرار دهد. از این رو، فاهمه «باید در شالوده هر تأملی درباره این اعیان، اصلی پیشین، یعنی این اصل را قرار دهد که نظمی شناخت‌پذیر از طبیعت بر طبق این قوانین میسر است. قضایای زیر بیانگر این اصل‌اند: در طبیعت [نظام] تابعیتی میان اجناس و انواع وجود دارد که برای ما قابل درک است. هر یک از آن‌ها بر طبق اصلی مشترک به دیگری نزدیک می‌شود به نحوی که گذر از یکی به دیگری، و بدین ترتیب به جنسی بالاتر، میسر گردد... قوه حاکمه این هماهنگی طبیعت با قوه شناسایی ما را برای تأمل خویش درباره طبیعت، موافق با قوانین تجربی آن، به نحو پیشین، پیش‌فرض می‌گیرد، در حالی که فاهمه آن را از لحاظ عینی، امکانی می‌شناسد» (کانت، ۱۳۸۱، دیباچه ۷).

غایت‌مندی ذهنی یا همان غایت‌مندی بدون غایت، به عنصر صوری در تصور شیء نظر دارد. کانت عنصر صوری در تصور شیء را «توافق کثرات با یک وحدت، بدون اینکه معین باشد این [وحدت] چه باشد» می‌داند (رک. کانت، ۱۳۸۱، ب ۱۵). به عبارت دیگر، وحدت مذکور، وحدتی است که به هیچ گونه غایت‌مندی عینی اشاره ندارد، حتی از وحدت مذکور، به مثابه غایت (آنچه شیء باید باشد) قطع نظر شده است، پس چیزی جز غایت‌مندی ذهنی تصورات در ذهن شهودکننده باقی نمی‌ماند. حتی کاربرد این تأمل در تبیین پشتوانه‌ای برای استقرار نیز مدنظر نمی‌باشد.

غایت‌مندی ذهنی حاصل آمده، ماحصل بازی آزاد^{۱۲} خیال و فاهمه است. قوه خیال در تأمل خود نه تحت مفهوم و قانون از پیش معین شده‌ای عمل می‌کند و نه به وجود عین نظر دارد، بلکه این قوه، آزادانه صورت محض شیء را از آن جدا می‌کند (کانت، ۱۳۸۱، ب ۸۶-۸۸). خیال این کار را نه کاملاً دلخواهی، بلکه در بازی آزاد با فاهمه و در یک هارمونی با آن انجام می‌دهد (Cf. Zimmerman, 1996, pp.161-164). بازی آزاد یا همان «قانونمندی بدون قانون» خیال و فهم، با صرف‌نظر از وجود عین، صورت‌های صرفی از اعیان به دست می‌آورد که ارتباط علی آن‌ها با یکدیگر در یک سلسله، بنیاد علم طبیعت و شناخت است. صورت‌های حاصل آمده به دلیل متعین نبودنشان، فقط

نمایش داده می‌شوند. از این رو، حصول آن‌ها در فعالیتی شناختی حاصل نمی‌آید. حصول این صورت‌ها، بی‌ارتباط با فاهمه نیست؛ چرا که تأمل متخیله، تأملی بر ساخته‌های فاهمه است. خیال خود را در هارمونی با فاهمه قرار داده و صورت‌هایی را کسب کرده و تحت یکدیگر قرار می‌دهد. در این بازی، متخیله از بنیادهای متعین فاهمه آزاد می‌شود و بدون توجه به حصول معرفت، خود را در هارمونی با فاهمه قرار می‌دهد. هارمونی حاصل‌آمده، به دلیل ماهیت آزاد آن، هم تبیین‌کننده قوه ذوق و هم شرط شناخت است (Guyer, 1996, pp.377-8).

هارمونی خیال و فهم و صورت‌ها و نظامی که از قبل آن به دست می‌آید، لذت و احساسی برمی‌انگیزد که همان احساس زیباشناختی است. کانت احساس مذکور را تحت چهار دقیقه^{۱۳} به تفصیل بیان کرده است (رک. کانت، ۱۳۸۱، ب ۱-۲۲). رعایت چهار دقیقه مذکور، حکم ذوقی حاصل‌آمده را حکمی کلی و غیرشخصی کرده و بنابراین، رضایت و موافقت همگان را طلب می‌کند. باید توجه داشت که ارگانسیم حاصل‌آمده در فرایند تأمل زیباشناسانه، نه جزء مقوم^{۱۴} شناخت است و نه با هدف خدمت به خیر و اخلاق در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر، در حصول غایت‌مندی بدون غایت، نباید هیچ گونه غایت معرفتی یا اخلاقی مدنظر قرار بگیرد، بلکه تأمل صرف بر صورت محض اعیان، فراهم‌آورنده ذوق زیباشناختی و لذت زیباشناختی است. حصول ارگانسیم، در زیبایی طبیعی، توأم با احساس لذت و بهجتی است که ذوق زیباشناسانه آدمی را ارضاء می‌کند. بدین ترتیب، قوه احساس لذت و الم که تاکنون تبیین نشده بود، تبیین می‌شود.

همین احساس لذت، به منزله بنیاد شناخت طبیعت و استقراء عمل می‌کند. در فلسفه کانت، هارمونی طبیعت با فاهمه به دو طریق انجام می‌گیرد: گام اول در «نقد عقل محض» تبیین شده است. آنجا که طبیعت خود را با قانون‌های فاهمه هماهنگ می‌سازد؛ یعنی فاهمه، مقولات و اصول خود را بر طبیعت پدیداری اطلاق می‌کند (کانت، ۱۳۷۰، ب ۳۶). گام دوم، غایتی است که قوه حکم به طبیعت نسبت می‌دهد، چنان «که گویی»^{۱۵} غایت مذکور، غایت طبیعت است. فاهمه در اینجا هیچ قانونی وضع نمی‌کند؛ چرا که اساساً این عرصه، عرصه جهان فی‌نفسه است.

صورت‌ها و مفهوم‌های کلی تأمل‌شده توسط قوه حکم، در واقع صورت‌هایی مستقل از مفهوم‌ها و مقولات متعین فاهمه هستند. این صورت‌ها چنان لحاظ می‌شوند «که گویی» صورت‌های خود اعیان فی نفسه هستند. از این رو غایت‌مندی مذکور، غایت‌مندی خود طبیعت لحاظ می‌شود و نه غایت‌مندی ذهنی دلخواهی (Elliott, 1996, p.303). در واقع قوه‌ای که عهده‌دار این تأمل و خوانش است، در صدد تبیین جهان گسترده اشیاء فی نفسه است (رک. کانت، ۱۳۸۱، دیپاچه II)، جهانی که کانت در نقد اول به نحو سلبی به آن پرداخت و تصور می‌شد، وی آن را از محدوده پژوهش خویش خارج کرده است. نقد سوم با رویکردی ایجابی، تصویری ارگانیکی از جهان فی نفسه، به عنوان جهانی یکنواخت (اصل یکنواختی طبیعت)، عرضه می‌کند.

بر اساس سخن فوق می‌توان گفت، تبیین مکانیکی طبیعت، تبیین پدیدارهاست، حال آنکه تبیین غایت‌مندانه عالم، تبیین اشیاء فی نفسه است. از آنجا که قوه حکم تأملی، بر کثرات قانون‌های تجربی ساخته شده توسط فاهمه تأمل می‌ورزد، لازم است نخست همه تبیین‌های مکانیکی انجام شده باشد و سپس در مرحله نهایی به غایات توجه شود. علی‌رغم این نکته، توجیه معقولیت سازوکار، مبتنی بر غایت‌شناسی است و غایت‌شناسی بنیاد تبیین‌های علی و جبری است (کانت، ۱۳۸۱، ب ۷۸ و ۸۰). به عبارت دیگر، تبیین غایت‌شناختی طبیعت، پس از تبیین سازوکار صورت می‌گیرد، ولی خود سازوکار مبتنی بر فرض پیشین غایت‌شناختی طبیعت است (کانت، ۱۳۸۱، ب ۸۰-۸۱). در نتیجه، سازوکار و غایت‌مندی، در راستای همدیگر، طبیعت و حس زیباشناختی انسان را تبیین می‌کنند (Cf. Ginsborg, 2005, pp.19-20).

برخی از شارحان و منتقدان کانت معتقدند وی در تحقق این طرح موفق نبوده است. به عقیده گایر، کانت در این طرح بنا به دو مسئله از اصول خود تخطی کرده است: اول اینکه وی در صدد تبیین مفهوم محض «جهان» است و دوم اینکه حصول این تصویر از جهان، مستلزم استنتاجی پیشینی - و نه استعلایی - است و بنابراین، با ادعای پیشین وی در «نقد عقل محض» مبنی بر پایبندی به محدوده‌های تجربه (Kant, 1965, A₃₅₂, B₁₃₈)، مغایرت دارد (Guyer, 1979, p.151). پل گایر نیز با نظر به دیالکتیک «نقد قوه حکم» مبنی بر دو وجه ذهنی بودن و همگانی بودن حکم ذوقی

(کانت، ۱۳۸۱، ب)، تلاش کانت را ناموفق دانسته است. از نظر وی هسته اصلی استنتاج احکام ذوقی، تلاش برای نشان دادن این است که ارتباط پیوسته^{۱۶} اعیان، که شرط اصلی حصول تجربه است، در سطحی عمیق‌تر، یعنی در حکم ذوقی تبیین می‌شود. ولی احکام فوق، شخصی است و بنابراین، نمی‌تواند موافقت دیگران را اخذ کند. پل گایر حتی خود کانت را هم در موفقیت طرحش مردد می‌داند. (Guyer, 1996, p.378). برخی دیگر نیز به همین دلیل کانت را به خودتنهاباوری^{۱۷} متهم کرده‌اند (Ameriks, 2003, p.287).

نتیجه‌گیری

۱. کانت در «نقد قوه حکم» تلاش کرده است غایت‌مندی طبیعت را بر اساس قوه‌ای غیر معرفتی تبیین کند، به نحوی که با دعاوی قبلی‌اش در «نقد عقل محض»، مبنی بر محدودیت قوه‌شناختی ما مغایرتی نداشته باشد. به نظر می‌رسد وی در حصول این هدف موفق بوده است؛ زیرا فوق محسوس شناخت‌ناپذیر (ایده جهان)، فقط نمایش داده می‌شود.
۲. نمی‌توان تلاش کانت در «نقد قوه حکم» را تلاشی ایده‌آلیستی دانست و او را به خودتنهاباوری محکوم کرد؛ زیرا وی در تبیین زیبایی طبیعی متذکر می‌شود که رعایت صحیح دقایق چهارگانه، حکم به دست‌آمده را حکمی کلی و مورد قبول همگان می‌سازد. علاوه بر این، تأمل متخیله در حکم ذوقی، تأملی بر ساخته‌های فاهمه است و بنابراین، در ارتباط با جهان فیزیکی صورت می‌گیرد.
۳. کانت در نقد سوم، در جریان تأملی زیباشناسانه و نظامی ارگانیکی، مفهوم کل (جهان) را به نحو غیر معرفتی تبیین کرد؛ از این رو، وی پیشگام هگل در این مبحث است.
۴. بنا به تحلیل‌های کانت به ویژه در نقد سوم، جهان اشیای فی‌نفسه نه تنها بی‌اهمیت و صرفاً سلبی نیست بلکه به نحوی دیگر، بنیاد تمام معرفت‌های تجربی است.

۵. کانت در راستای تبیین نظام‌مندی و غایت‌مندی طبیعت که تحکیم‌بخش مبانی استقراء است، در «نقد قوه حکم»، بار دیگر بر اهمیت قوه خیال تأکید می‌کند. خیال هم در «نقد عقل محض» و هم در «نقد قوه حکم»، در نظام معرفتی ما نقشی اساسی دارد.

۶. نظام ارگانیکی طرح‌شده در «نقد قوه حکم»، تصویری زیبا از طبیعت ارائه می‌دهد. این تصویر نشان‌دهنده ذهن خلاق هنرمند و تأمل آزادانه وی است. این تعالی فکر و خیال، هم در خدمت فاهمه و شناخت قرار می‌گیرد و هم به حس تعالی عقلی در اخلاق نزدیک می‌شود. از این رو، قوه حکم به عنوان حلقه واسطی، فهم و عقل (اخلاق) را به هم مرتبط می‌کند.

یادداشت‌ها

1. appearance
2. schematism
3. pure apperception
4. apprehension
5. reproductive
6. recognition
7. H. E. Alison
8. constitutive
9. uniformity
10. reflective judgment
11. reflect
12. free play
13. moment
14. constitutive
15. as if
16. communicability
17. solipsism



کتابنامه

کاپلستون، ف. (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، جلد پنجم: فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات علمی و فرهنگی - انتشارات سروش، چاپ سوم.

کانت، ا. (۱۳۷۰)، تمهیدات، ترجمه دکتر غلامعلی حداد عادل، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.

همو (۱۳۸۱)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ دوم.

همو (۱۳۸۳)، رساله کشف، شرح و توضیح: هنری ای. آلیسون، ترجمه مهدی ذاکری، قم: انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول.

ماکولسکی، آ. (۱۳۶۶)، تاریخ منطقی، ترجمه فریدون شایان، انتشارات پیشرو، چاپ دوم.

Ameriks. K. (2003), *Interpreting Kant's Critiques*, Oxford University Press.

Buchdahl, G. (1996), "The Relation Between Understanding and Reason in the Architectonic of Kant's Philosophy", *IMMANUEL KANT Critical Assessment*, vol. 4.

Elliott (1996), "The Unity of Kant's Critique of Aesthetic Judgment", *IMMANUEL KANT Critical Assessment*, Vol. 4.

Guyer, P. (1979), *Kant and the Claims of the Taste*, Cambridge University Press.

Id. (1996), *The Cambridge Companion to Kant*, Cambridge University Press.

Hannah, Ginsborg, "Kant's Aesthetics and Teleology", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.

Kamal, S. (1996), "The Importance of Artistic Beauty", *IMMANUEL KANT Critical Assessment*, vol. 4.

Kant, I. (1965), *Critique of Pure Reason*, Trans by Norman Kemp Smith, Pressdin Macmillan.

Kraft. M.(1996), "Kant's Theory of Teleology", *IMMANUEL KANT Critical Assessment*, Vol. 4.

Zimmerman, E. (1996), "Kant: The Aesthetic Judgment", *IMMANUEL KANT Critical Assessment*, vol. 4.